



به بهانه سالروزشهادت علی صیاد شیرازی فرمانده بزرگ و بی بدیل ارتش ایران

# نامه صیاد به امیر

**حسام خراسانی**؛ «اینکه شما می‌بینید یک ملت، بزرگش، کوچکش، زن و مردش، جوانش، بیرش، امروزیش، دیروزیش، برای ابراز احترام به پیکر شهید، اجتماعی عظیم را به وجود می‌آورد که جزو تشییع‌های کم‌نظیر در دوران انقلاب بود، به خاطر اخلاص و صفاست، خدای متعال دل‌ها را متوجه می‌کند. ما این را لازم داریم و الحمدلله امروز هم افراد اینگونه داریم.»
اینها بخشی از بیانات مقام معظم رهبری درباره ویژگی‌های امیر صبح غم‌انگیزی که او جلوی چشمان فرزندش (مهدی) با دستنای خالی و بی دفاع با شلیک گلوله در مقابل در خانه‌شان به شهادت رسید.

عقربه‌های ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه صبح را نشان می‌داد، که علی صیاد شیرازی خودروی تویوتایش را روشن کرد تا فرزندانش را به مدرسه برساند. مهدی، در اهنگی سفیدرنگ حیاط‌شان را باز کرد و ماشین پدر که از خارج شهر، از آخرین جلویی در متوقف شد که یک نفر با لباس نارنجی رنگ شهرداری درحالی که ماسک زده بود و چاروبی در دست داشت، به سمت او آمد و نامه‌ای به صیاد داد.

مهدی هنوز قفل در را نبسته بود که صدای شلیک افکارش را پاره کرد. پدرش غرق در خون پشت فرمان خودرواش به شهادت رسیده بود و عامل ترور از صحنه جرم متواری شد. مهدی بارها و بارها این تصویر را در ذهنش مرور کرده و مجبور بوده تا جزئیات آن روز سباه را برای خانواده و دادگاه و رسانه‌ها هم روایت کند؛ «من در حیاط را باز کردم و به بیرون نگاه می‌کردم. پدرم دو تا کیف داشت و در صندوق عقب را باز کرد و کیف‌ها را در آنجا گذاشتند. اسلحه‌ها داشتند ولی در کیف‌شان گذاشته بودند. من خم

شدم که قفل پایین در را باز کنم که دیدم یک رفتر دودید به سمت خانه ما و شروع به جاروژدن کرد. در همین لحظه پدر ماشین را روشن کرد و از در حیاط خارج شد و در مقابل خانه توقف کرد.

من داشتم در راهی ایستم که دیدم رفتر به سمت پدرم رفته و نامه‌ای را به او داد و چند ثانیه بعد صدای آتراندازی شنیدم. نگاهم به سمت صدا برگشت که دیدم با دودستش اسلحه را به سمت پدرم گرفته و شلیک می‌کند. برگشتم به سمت خانه، برادرم محمد هم رسید. من در کوچه می‌دویدم، نمی‌دانستم چه کار باید بکنم

و اقا.»
روایت تلخ ترور شهید صیاد شیرازی آنقدر تکان دهنده است که هنوز هم که آن روز را مرور می‌کنیم، همچنان می‌گویم ای کاش و ای کاش. نکته مهم در روایت زندگی و شهادت صیاد این است که او هرگز نمی‌خواست با محافظ و راننده شخصی در بین مردم ظاهر شود و همین شد برای ترویسست‌های منافع تا به راحتی به او نزدیک شوند تا پرونده یکی از بزرگ‌ترین فرماندهان بزرگ ارتش جمهوری اسلامی در صبح ۲۱ فروردین ۱۳۸۷ و درست ۱۰سال بعد از جنگ تحمیلی به درجه شهادت نائل شود.

روایت تلخ ترور شهید صیاد شیرازی

آنقدر تکان دهنده است که هنوز هم که آن روز را مرور می‌کنیم، همچنان می‌گویم ای کاش و ای کاش. نکته مهم در روایت زندگی و شهادت صیاد این است که او هرگز نمی‌خواست با محافظ و راننده شخصی در

بین مردم ظاهر شود و همین شد برای ترویسست‌های منافع تا به راحتی به او نزدیک شوند تا پرونده یکی از بزرگ‌ترین فرماندهان بزرگ ارتش جمهوری اسلامی در صبح ۲۱ فروردین ۱۳۸۷ و درست ۱۰سال بعد از جنگ تحمیلی به درجه شهادت نائل شود.

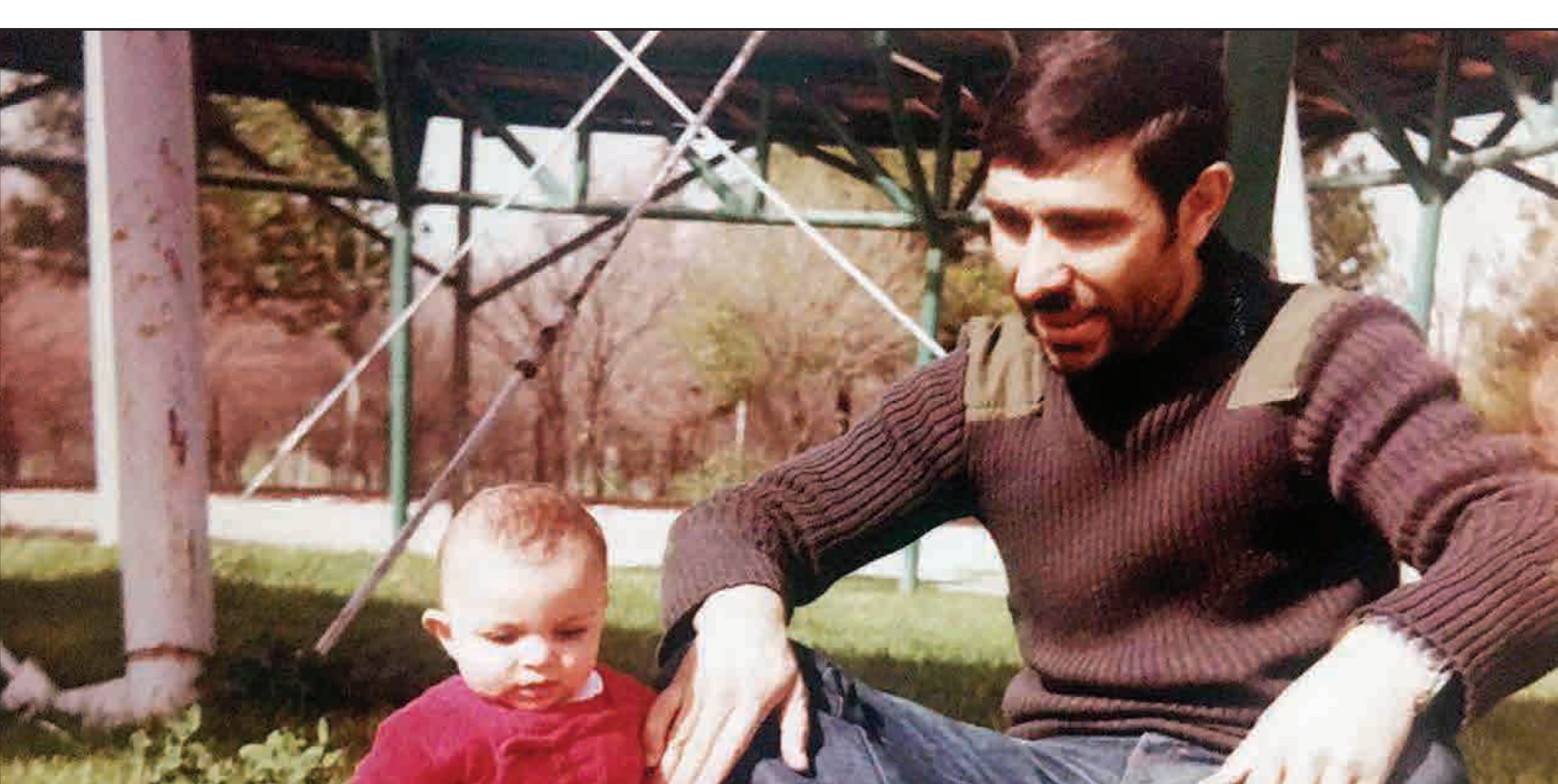
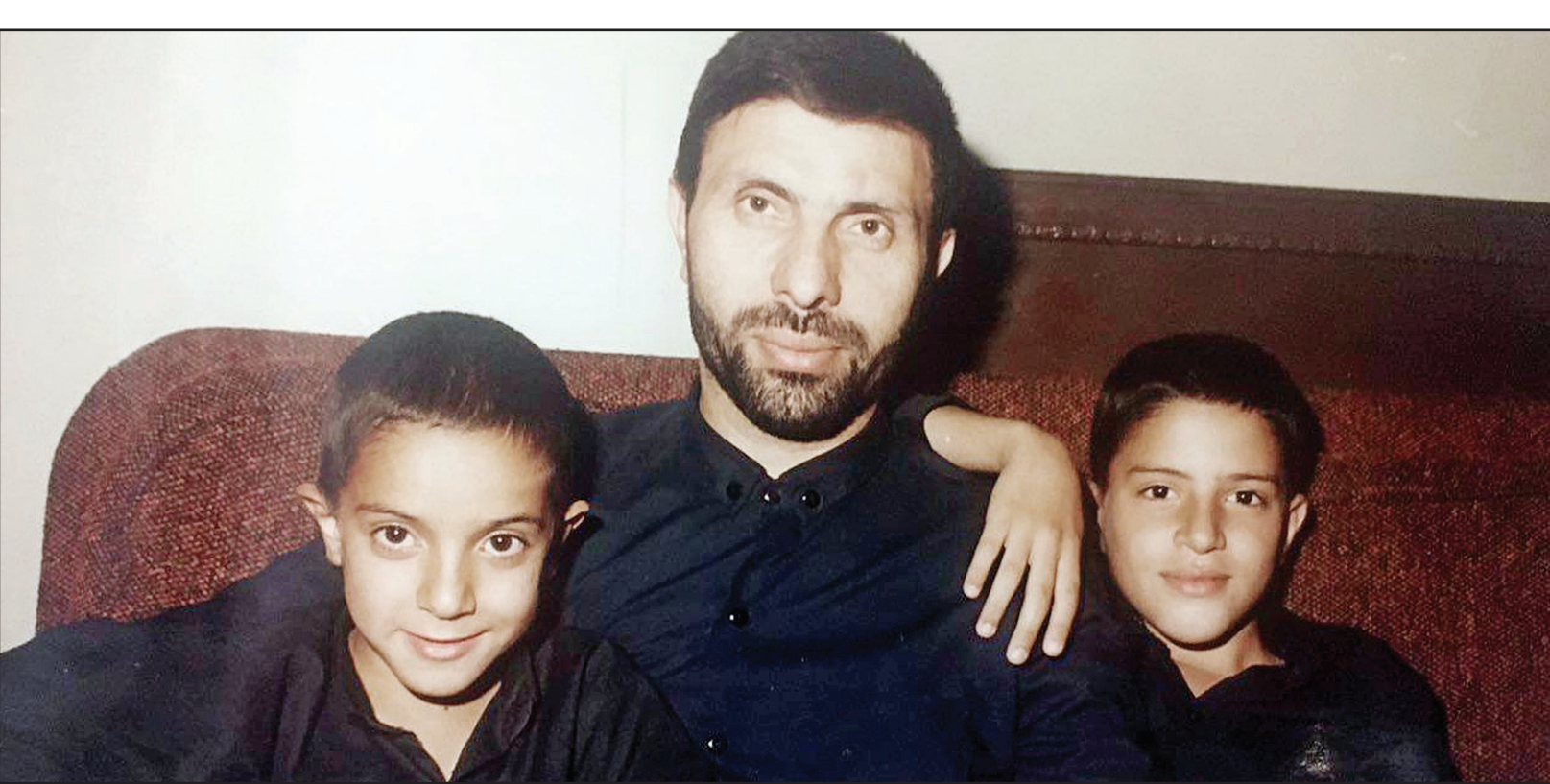
به سمت پدرم رفته و نامه‌ای را به او داد و

چند ثانیه بعد صدای آتراندازی شنیدم. نگاهم به سمت صدا برگشت که دیدم با دودستش اسلحه را به سمت پدرم گرفته و شلیک می‌کند. برگشتم به سمت خانه، برادرم محمد هم رسید. من در کوچه می‌دویدم، نمی‌دانستم چه کار باید بکنم

و اقا.»
روایت تلخ ترور شهید صیاد شیرازی آنقدر تکان دهنده است که هنوز هم که آن روز را مرور می‌کنیم، همچنان می‌گویم ای کاش و ای کاش. نکته مهم در روایت زندگی و شهادت صیاد این است که او هرگز نمی‌خواست با محافظ و راننده شخصی در



امیراحمد دادبین و همسرش ملیحه نیشابوری. نامه صیاد شیرازی خطاب به دادبین را در اختیار روزنامه شهروند قرار دادند. عکس: سعید احمدمسینی



قدی کوتاه، نگاه‌ی روشن و دست‌هایی که با انگشتر عقیق صاف روی میزستاد مشترک روی هم قرار گرفته. این توصیفی است از سرلشکر شهید علی صیاد شیرازی. ۱۰سال پیش از پیروزی انقلاب، تیمسار یوسفی فرمانده یکی از لشکرها در میان جمعی از نظامیان در معرفی شخصیت صیاد جوان گفته بود: «نام این جوان را به خاطر بسپارید.

من در ناصیه او آن قدر لیاقت می‌بینم که اگر بخت یارش باشد و از شر حاسدان در امان بماند، روزی فرمانده نیروی زمینی ارتش ایران خواهد شد.» بخت یارش شد و صیاد در بزرگ‌اه‌ترین نقطه تاریخی در مهر ماه سال ۱۳۶۰ «فرمانده» شد. «نرجس»، «چترپاز» و

میدان جنگ صیاد را با آن صدامی زدند. و حالا امروز دختر ارشد شهید، از پدر می‌گوید: «مریم صیادشیرازی» فرزند شهید علی صیاد شیرازی در این گفت‌وگو روایتگر آن سال‌هاست. روایتگر یک سال خانه‌نشینی پدر، روایتگر قهرمانی‌های صیاد در مرصاد. از **یاسعداد بیست‌ویک فروردین سال ۷۸ شروع کنیم**، **روز تلخی که یک عضو گروهک منافقین پدر را ترور کرد.**

من ازدواج کرده بودم و در منزل پدری نبودم. شب قبل از حادثه بچه‌ام خیلی بی‌قراری می‌کرد، من هم حال خوبی نداشتم. تا این‌که نزدیک نماز صبح خوابش برده؛ من هم تلفن را از پریز کشیدم و خوابیدم. آن موقع تازه موبایل آمده بود، همان لحظه بود که موبایل همسرم زنگ خورد، دیدم خیلی پریشان می‌گوید «کیه؟ کجا؟ کی؟» سریع آژانق بیرون آمدم و گفتم چی شده؟ همسرم باحالت دستپاچه‌ای گفت: «باباتو زدن». خیلی جا خوردم. روز قبل بابا مشهد بود و تازه از زیارت برگشته بود، می‌خواستند صبح زنگ بزnm و زیارت قبول بگم. تلفن را وصل کردم و زنگ زدم به مادرم. گریه می‌کرد و با ناله می‌گفت: «زدند، بابا رو کشتن، تو سرش زدند.» همسرم لباس پوشید رفت، من هم یک آژانس گرفتم و رفتم سمت خانه پدری. ما آن موقع سمت پاسداران مستاجر بودیم، خانه پدری فرامینه بود. متوجه نشدم چطور مسیر را طی کردم، فقط جیغ می‌زدم.

**آخرین بار کی پدر را دیدی؟**

چهار پنج روز پیش از شهادت روز عید غدیر بود. چون بابا خیلی به اعیاد معتقد بود، تولد ائمه و مناسبت‌های مذهبی در خانه ما پررنگ می‌شد. عید را همیشه در منزل پدری حاضر می‌شدیم. آن روز صبح که ما رفقیم بابا نبود. مادرم گفت: «رفتن دیدن آقای خامنه‌ای، دیدار عمومی.» بعد با کمی فاصله گفت: «برایشان یک خیر خوش هم دارم، بابا درجه سرلشکری گرفت.»

**برای نخستین بار در انقلاب چنین درجه‌ای اعطا می‌شد؟**

بله. ما همه منتظر بودیم بابا از ملاقات برگردد، به این فکر می‌کردیم که چطور غافلگیر کنیم. نزدیک ظهر شد که آمد، یک گلدان بزرگ هم همراه داشت به عنوان هدیه برای مادرم. به مادرم که رسید، گفت: «این به پاس زحماتی که کشیدی…»

**وقتی پدر آمد، غافلگیر هم شد؟**

همه دور بابا را گرفتیم و تبریک گفتیم. بابا ولی با همان چهره و خنده‌های همیشگی برخورد کرد و گفت: «خوشحالیم نه به خاطر درجه، نه مقام و نه به خاطر جایگاه، خوشحالم برای این‌که رهبری از من راضی است. این آخرین حرفی است که از پدرم به یاد دارم. معمولاً اهدای درجه روز ارتش اتفاق می‌افتد. قرار بود ۲۹ فروردین این مراسم برگزار شود.»

**شما فرزند ارشد پدر هستید، طبیعتاً از پدر خاطره‌های بیشتری در ذهن دارید، پدر در انتخاب همسر، انتخاب رشته و دیگر بزرگ‌راه‌ها…**

پدر اهل سینما هم بود؟

به فیلم‌های مذهبی خیلی علاقه داشت، اما خیلی اهل سینما نبود. تعدادی از

**انتخاب مهم زندگی‌تان دخالتی داشت؟**

اصلاً این طور نبود که دخالتی داشته باشد. من روانشناسی خواندم، معمولاً آدم‌ها در عرصه نظامی با توجه به مشغله‌های حرفه‌ای کمتر وقت برای فعالیت مشورتی در خانه دارند، اما به جرأت می‌گویم در این موضوع ما بهره کامل را از حضور بابا بردیم. در مورد انتخاب همسر هم چون نخستین تجربه بابا بود، خیلی پرس و جو و حتی مشاوره می‌کرد. بخت یارش باشد و از شر حاسدان در امان می‌کنند.

واقعا. بابا با آن حجم و مسئولیت از لحظه خواستگاری تا پایان مراسم ازدواج با تمام دغدغه‌هایش در تعیین مهریه، چهریه و فرایند ازدواج با کارشناسان مشورت می‌کرد. **شرط خاصی هم داشت؟**

بله یک شرط. تأکید داشت حتماً پسچی و سابقه جبهه داشته باشد، من ۱۸ سالم بود و آن قدر در آن فضاها نبودم. بابا می‌گفت: «وقتی فردی خود را در برابر مملکت مسئول می‌داند از پس زندگی هم حتماً برمی‌آید.»

**در دوران جنگ چطور؟**

وقتی بابا رفت جنگ من دبستانی بودم، وقتی برگشت دبیرستانی شدم، آن سال‌ها حضور پدر را کمتر احساس کردم.

**در طول سال‌های جنگ پدر چند مرتبه به خانه آمد؟**

به تعداد انگشت‌های دستم. نه عید می‌آمد و نه تعطیلات. مادرم می‌گفت: «یک سرباز هم مرخصی دارد شما آن وقت سالی یک‌بار هم نمی‌آیی.» پدر هم در جواب عذرخواهی می‌کرد و می‌گفت: «حضور من آن‌جا شما تکلیف است.» البته در آن دوران هم از ما غافل نبود، بادم است من کلاس پنج بودم، مدیر من را خواست و گفت: «بابا از جبهه زنگ زده درس‌ات را پر سیده.»

**پس از جنگ رابطه‌تان با پدر چطور شد؟**

بابا در درس ریاضی و زبان انگلیسی مسلط بود. سال‌هایی که می‌خواستم در آزمون کنکور شرکت کنم، با من خیلی کار کرد. در دوران تحصیل برادر و خواهرهایم هم بابا عضو فعال انجمن اولیا و مربیان مدرسه بود. پسرها در مدرسه نیکان، من آیین‌روشن و خواهرم هم در مدرسه کودکان استثنایی که الان به نام بابا است درس خواندند. جالب است بابا بعد از جنگ عضو فعال انجمن اولیا و مربیان هر سه مدرسه بود.

**در میان چهره‌های سیاسی بیشتر پدر یا کدامشان رفاقت داشت؟**

خیلی اهل این فضاها نبود و با مسئولان اهل رفاقت نبود. زمانی که امام (ره) بود نسبت به ایشان ارادت بسیاری داشت و بعد هم مقام معظم رهبری در صدر علایق‌شان بود. **حتی نظامی‌ها…**

مسیر دفاع از ارزش‌هایش اعتقاد داشت. نه عضو حزبی بود و نه عضو دسته‌ای، البته این خصلت تمام ارتشیی‌هاست که پدر به این قدیمی بابا بودند. سرگرمی پدر؟

خیلی به حدی بی‌قراری می‌کرد که ما می‌گفتیم برو به کارهایت برس، وقتت را روی ما تلف نکن؛ اوقات فراغت هم بیشتر کتاب می‌خواند، به زبان انگلیسی هم مسلط بود

پدر اهل سینما هم بود؟

به فیلم‌های مذهبی خیلی علاقه داشت، اما خیلی اهل سینما نبود. تعدادی از

سربال‌های تلویزیون را می‌دید. یادم است سربال امام‌علی(ع) را دوست داشت. پدر با مالک همزاد پنداری می‌کرد؛ مردان انجیس را هم می‌دید، حتی اگر وقت داشت دوبار تکرار آن را هم تماشا می‌کرد.

**بعد از جنگ تصمیم به خروج از عرصه نظامی نگرفت؟**

نه اصلاً اینچنین نبود. ببینید قطعاً اگر بابا زنده بود، یک نظامی می‌ماند. به شدت به

سربال‌های تلویزیون را می‌دید. یادم است سربال امام‌علی(ع) را دوست داشت. پدر با مالک همزاد پنداری می‌کرد؛ مردان انجیس را هم می‌دید، حتی اگر وقت داشت دوبار تکرار آن را هم تماشا می‌کرد.

**دلیل این خانه‌نشینی را هیچ وقت گفت؟**

به برخی برخوردها ناراحت شده بود. وقتی قطعنامه تصویب شد، گفت: «خوشحالم که من در جنگ نبودم، اگر من بودم نمی‌گذاشتم امام بگوید جام زهر نوشیدم.» می‌گفت: «من

سربال‌های تلویزیون را می‌دید. یادم است سربال امام‌علی(ع) را دوست داشت. پدر با مالک همزاد پنداری می‌کرد؛ مردان انجیس را هم می‌دید، حتی اگر وقت داشت دوبار تکرار آن را هم تماشا می‌کرد.

**دلیل این خانه‌نشینی را هیچ وقت گفت؟**

به برخی برخوردها ناراحت شده بود. وقتی قطعنامه تصویب شد، گفت: «خوشحالم که من در جنگ نبودم، اگر من بودم نمی‌گذاشتم امام بگوید جام زهر نوشیدم.» می‌گفت: «من

سربال‌های تلویزیون را می‌دید. یادم است سربال امام‌علی(ع) را دوست داشت. پدر با مالک همزاد پنداری می‌کرد؛ مردان انجیس را هم می‌دید، حتی اگر وقت داشت دوبار تکرار آن را هم تماشا می‌کرد.

**دلیل این خانه‌نشینی را هیچ وقت گفت؟**

به برخی برخوردها ناراحت شده بود. وقتی قطعنامه تصویب شد، گفت: «خوشحالم که من در جنگ نبودم، اگر من بودم نمی‌گذاشتم امام بگوید جام زهر نوشیدم.» می‌گفت: «من

سربال‌های تلویزیون را می‌دید. یادم است سربال امام‌علی(ع) را دوست داشت. پدر با مالک همزاد پنداری می‌کرد؛ مردان انجیس را هم می‌دید، حتی اگر وقت داشت دوبار تکرار آن را هم تماشا می‌کرد.

**دلیل این خانه‌نشینی را هیچ وقت گفت؟**

به برخی برخوردها ناراحت شده بود. وقتی قطعنامه تصویب شد، گفت: «خوشحالم که من در جنگ نبودم، اگر من بودم نمی‌گذاشتم امام بگوید جام زهر نوشیدم.» می‌گفت: «من

سربال‌های تلویزیون را می‌دید. یادم است سربال امام‌علی(ع) را دوست داشت. پدر با مالک همزاد پنداری می‌کرد؛ مردان انجیس را هم می‌دید، حتی اگر وقت داشت دوبار تکرار آن را هم تماشا می‌کرد.

سربال‌های تلویزیون را می‌دید. یادم است سربال امام‌علی(ع) را دوست داشت. پدر با مالک همزاد پنداری می‌کرد؛ مردان انجیس را هم می‌دید، حتی اگر وقت داشت دوبار تکرار آن را هم تماشا می‌کرد.

